

بررسی تحلیل علامه طباطبائی از بازخواست هارون علیه السلام توسط موسی علیه السلام

حمید نادری قهفرخی*

عبدالکریم بهجت پور**

چکیده

از مسائل مطرح شده در قرآن کریم، برخورد تند حضرت موسی علیه السلام با حضرت هارون علیه السلام، بعد از گوساله پرست شدن بنی اسرائیل است. تاکنون توجیهات زیادی در تحلیل این برخورد، ارائه شده است. اما علامه طباطبائی، با اثبات کبرای کلی «اختلاف سلیقه انبیا در نحوه اجرای احکام»، این برخورد را یکی از مصادیق آن می‌داند. در این ماجرا، حضرت موسی علیه السلام به طور مطلق به ایشان دستوراتی داده بود، اما در عین حال معتقد بوده که این حکم باید با به کارگیری تمام توان، برای مقاومت در برابر بنی اسرائیل اجرا می‌شد، اما حضرت هارون علیه السلام آن را با نرمش و عدم مقاومت اجرا کرد. از این رو، چون حضرت هارون علیه السلام بر طبق سلیقه و مشی حضرت موسی علیه السلام عمل نکرده بود، این برخورد، برای تأدیب وی بود. این در حالی است که در این ماجرا، حضرت هارون علیه السلام مرتکب هیچ گناه یا کوتاهی نشده و حق به جانب وی بود. این مقدار از اختلاف سلیقه چون خارج از حکم الله است، ضرری به عصمت انبیا نمی‌زند.

اگرچه کبرای کلی مورد بحث، امری قابل اثبات است، ولی انطباق این ماجرا بر آن امری مشکل است.

واژگان کلیدی

علامه طباطبائی، موسی علیه السلام، هارون علیه السلام، گوساله پرستی، بنی اسرائیل، سیاق.

hamid_nadery1@yahoo.com

abp114@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۴/۱۹

*. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

**. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۱۵

طرح مسئله

بعد از نجات بنی اسرائیل از اسارت فرعون، حضرت موسی علیه السلام بنابر دستور خداوند، به مدت سی شب به کوه طور رفت و سرپرستی بنی اسرائیل را به حضرت هارون علیه السلام سپرد. (اعراف / ۱۴۲) حضرت هارون علیه السلام در این مدت تکلیف، رهبری خود را به بهترین شکل انجام داد، (الرازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۹۲) اما بنی اسرائیل در اثر عواملی مثل تأخیر حضرت موسی علیه السلام (اعراف / ۱۴۲)، پخش شایعه فرار و خلف وعده آن حضرت (القمی، ۱۳۶۷: ۲ / ۶۲؛ النعمانی، ۱۳۹۷: ۲۹۴) و زیرکی «سامری» (طه / ۸۸ - ۸۷) به گوساله پرستی روی آوردند. حضرت موسی علیه السلام بعد از بازگشت از طور و شنیدن سخنان بنی اسرائیل، به سراغ حضرت هارون علیه السلام رفت، سر او را گرفت و درحالی که به طرف خود می کشید، با لحنی تند، خطاب به وی گفت: «ای هارون علیه السلام! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از من پیروی نکردی؟ آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟» (طه / ۹۲ - ۹۳). حضرت هارون علیه السلام در دفاع از خود دو دلیل ذکر کرد:

- این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند. (اعراف / ۱۵۰)

- اگر در برابر آنها مقاومت نکردم، برای این بود که «ترسیدم بگویی، تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، سفارش مرا به کار نیستی». (طه / ۹۴)

در این هنگام آن حضرت، دلائل وی را پذیرفت و برای خود و ایشان دعا کرد. (اعراف / ۱۵۰)

این برخورد یکی از چالشی ترین مسائل مطرح شده در قرآن کریم است. زیرا پاره ای از برخوردهای سؤال انگیز انبیا از قبیل: برخورد حضرت موسی علیه السلام با فرد قبطی و کشتن وی، (قصص / ۱۵) طرف مقابل افرادی معمولی هستند. اما در این برخورد که جزء موارد منحصر به فرد در قرآن کریم است، هر دو طرف، پیامبر خدا هستند. از این رو تقریباً همه تفاسیر و کتب کلامی که پیرامون عصمت انبیا بحث کرده اند، به تحلیل این جریان پرداخته اند. غضب حضرت موسی علیه السلام برای خدا، (الزمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۶۱) کشیدن سر حضرت هارون علیه السلام برای آرام کردن وی، (الموسوی (سید مرتضی)، بی تا: ۱۱۷) تنبیه حضرت هارون علیه السلام به خاطر کم کاری در مواجهه با گوساله پرستان (الشوکانی، ۱۴۱۴: ۲ / ۲۸۳) نمونه هایی از این تحلیل هاست. عدم هماهنگی برخی از این وجوه با سیاق و ظاهر آیات (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۸ / ۲۵۲) و عدم بررسی همه جوانب این برخورد، عمده اشکال وارد بر این تحلیل هاست.^۱

در این میان، علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان* تلاش می کند این برخورد را از راه «اختلاف سلیقه بین انبیا در نحوه اجرای احکام» تحلیل کند. برطبق این دیدگاه، در این جریان حکم ابلاغی از جانب حضرت موسی علیه السلام به هارون علیه السلام بر طبق آیه ۱۴۲ سوره اعراف، «اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان» است. اما در نحوه اجرای این

۱. بررسی دقیق این تحلیل ها، علاوه بر اینکه خارج از اهداف این نوشتار است، منجر به طولانی شدن آن می شود.

حکم، دو پیامبر با هم اختلاف سلیقه داشتند: حضرت هارون علیه با توجه به شرایط، اصلاح را در عدم مقاومت و مواجه نشدن با بنی اسرائیل دیده، ولی حضرت موسی علیه اصلاح را درگرو مقاومت و برخورد شدید با آنها می‌دید. ریشه این تحلیل را می‌توان در دیدگاه‌های برخی مفسران قبل از علامه پیدا کرد. براساس این دیدگاه که می‌توان با عنوان «اختلاف اجتهاد دو مجتهد به‌خاطر اختلاف احوال آنها» از آن یاد کرد، مجتهد شدیدالغضب لله و نیرومندی همانند حضرت موسی علیه، چیزی را درک می‌کند که مجتهدی همانند حضرت هارون علیه که نرمی و حلم بر آن غلبه دارد، درک نمی‌کند. (رشیدرضا، ۱۴۲۴: ۹ / ۲۰۸) واضح است که اگر منظور از این کلام، اختلاف اجتهاد در نحوه اجرای یک حکم باشد، نظر علامه به‌طور کامل توسط مفسران قبلی طرح شده است. اما اگر منظور، اجتهاد برای به‌دست آوردن احکام شرعی باشد، قطعاً با نظر علماء شیعه (به‌طور عام) و نظر علامه (به‌طور خاص) تفاوت زیادی دارد. زیرا در ادامه خواهیم گفت که ادله عصمت انبیا منافی این نوع اجتهاد است. ازطرف دیگر سیاق کلام علامه در این بحث، گویای اختلاف سلیقه و مشی در زندگی انبیا و اجرای احکام است نه محدوده به‌دست آوردن احکام؛ اما بااین‌حال همین نظر می‌تواند نقطه شروعی برای دیدگاه علامه باشد.

به‌هرحال، این تحلیل با توجه به تقریر علامه، دیدگاه تازه‌ای در این زمینه محسوب می‌شود. اما نکته قابل توجه این است که این تحلیل، بعد از علامه ظهور چندانی در آثار مفسران و محققان شیعه ندارد. البته اخیراً یکی از قرآن‌پژوهان محترم تلاش کرده‌اند بر همین اساس، این برخورد را تحلیل کنند. (ایازی، ۱۳۸۹: ۲۰)

حال سؤال این است که مستند نظر علامه چیست؟ آیا می‌توان غیر از این واقعه، شاهد دیگری برای آن اقامه کرد؟ تحلیل این واقعه، براساس دیدگاه علامه، دارای چه نقاط قوت و (احیاناً) ضعفی است؟ و ... برای جواب دادن به این سؤالات، و سؤالات مشابه لازم است نظر علامه با دقت تحلیل و بررسی شود. ازاین‌رو در ابتدا نظر ایشان به‌طور مفصل طرح می‌شود. در ادامه تلاش می‌کنیم با استخراج نکات کلیدی این تحلیل، زمینه را برای قضاوت درمورد آن فراهم کنیم. در انتها هم با توجه به این نکات، به ارزیابی این تحلیل می‌پردازیم.

دیدگاه علامه طباطبایی

علامه در ضمن تفسیر آیه ۱۵۰ سوره اعراف، این تحلیل را ارائه کرده است. مشروح دیدگاه ایشان به این شرح است: «به‌طوری‌که از ظاهر سیاق آیه مورد بحث [۱۵۰ سوره اعراف] و همچنین آیات راجع به این داستان از سوره طه (۹۲ - ۹۴) برمی‌آید، موسی همان مقدار که بر بنی اسرائیل غضب کرد، بر هارون نیز غضب کرد؛ و معلوم می‌شود وی چنین پنداشته که هارون در مبارزه علیه بنی اسرائیل، کوتاه آمده و همه تلاش و نیروی خود را به‌کار نبرده است. زیرا گمان می‌کرده که صلاح [بنی اسرائیل] در این است. [این غضب حضرت موسی بر هارون به‌وقوع می‌پیوندد] با اینکه موقع جدا شدن از او، به‌طور مطلق سفارش کرده که: «[در میان قوم] به اصلاح [امر ایشان] پرداز و از راه مفسده‌جویان پیروی مکن» و دلیلی بر منع این مقدار از اختلاف در سلیقه و مشی بین انبیا

وجود ندارد، چراکه عصمت تنها در حیطة حکم‌الله است، نه چیزهایی که مربوط به سلیقه‌ها و مشی در زندگی است. همچنین است گرفتن موی سر هارون و کشیدن آن، گویا این عمل مقدمه زدن او بود، بر اثر گمانی که موسی درباره هارون کرد که وی در این مورد مستقل عمل کرده، زیرا گمان می‌کرده که مصلحت در این است و [به‌همین خاطر] امر موسی را ترک کرده بود؛ [عمل موسی در این مورد برای این بوده که] می‌خواست برادر خود را - با اینکه در این جریان حق به‌جانب وی است - درمورد امری ارشادی تأدیب کرده باشد، نه در حکمی از احکام مولوی پروردگار، به‌همین خاطر وقتی حضرت هارون، واقعه را برای وی تعریف کرد، عذر وی را پذیرفت و با گفتن جمله «پروردگار! من و برادرم را بیمارز ...» برای خود و برادرش دعا کرد ... آیه شریفه «پروردگار! من و برادرم را بیمارز و ما را در رحمت خود داخل فرما» دعای موسی است و قبلاً گذشت ... که طلب مغفرت از نظر مورد، اعم از زمانی است که معصیت رخ داده باشد [یعنی طلب مغفرت منحصرأ در صورت ارتکاب گناه به‌کار نمی‌رود، بلکه در جایی هم که گناهی به‌وقع نبوده، کاربرد دارد]». (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۸ / ۲۵۲ - ۲۵۱)^۱

نکات کلیدی تحلیل علامه

مهم‌ترین نکات کلیدی این تحلیل با توجه به سیاق کلام، عبارتند از:

نکته اول: اختلاف سلیقه انبیا در نحوه اجرای احکام

کبرای کلی تحلیل علامه این است که انبیا در اجرای احکام، با همدیگر اختلاف مشی دارند و این اختلاف چون خارج از حکم‌الله است، ضرری به عصمت آنها نمی‌زند و دلیلی بر منع آن وجود ندارد. (همان: ۸ / ۲۵۱)

نکته دوم: اختلاف سلیقه حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام در برخورد با گوساله‌پرستان

در این جریان، حکم مطلقى مثل «اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان» وجود دارد. حضرت موسی علیه السلام بر طبق مشی خود، بر این باور بود که برای اجرای این حکم باید با تمام قدرت در برابر گوساله‌پرستان مقاومت می‌شد؛ اما حضرت هارون علیه السلام بر طبق اعتقاد خود آن را با نرمی و عدم مقاومت اجرا کرد. (همان، ۸ / ۲۵۲)

۱. متن عربی کلام ایشان به این شرح است: «و ظاهر سیاق الآیة و کذا ما فی سورة طه من آیات القصة أن موسی غضب علی هارون کما غضب علی بنی اسرائیل غیر أنه غضب علیه حسبانا منه أنه لم یبذل الجهد فی مقاومة بنی اسرائیل لما زعم أن الصلاح فی ذلک مع أنه وصاه عند المفارقة وصیة مطلقة بقوله: «وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» و هذا المقدار من الاختلاف فی السلیقة و المشیة بین نبیین معصومین لا دلیل علی منعه و إنما العصمة فیما یرجع إلى حکم الله سبحانه دون ما یرجع إلى السلائق و طرق الحیة علی اختلافها. کذا ما فعله موسی بأخیه من أخذ رأسه یجره إلیه كأنه مقدمة لضربه حسبانا منه إن استقل بالرأی زاعما المصلحة فی ذلک و ترک أمر موسی فما وقع منه إنما هو تأدیب فی أمر إرشادی لا عقاب فی أمر مولوی و إن کان الحق فی ذلک مع هارون و لذلك لما قص علیه القصص عذره فی ذلک، و دعا لنفسه و لأخیه بقوله رب اغفر لی و لأخی [...] قوله تعالی: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ» الآیة دعاء منه و قد تقدم [...] أن المغفرة أعم موردأ من المعصية». (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۸ / ۲۵۲ - ۲۵۱)

نکته سوم: عملکرد صحیح حضرت هارون علیه

در این جریان، حق با حضرت هارون علیه است (همان) یعنی آن حضرت در برخورد با گوساله‌پرستان درست عمل کرده بود و طلب مغفرت حضرت موسی علیه هم دلالتی بر کم‌کاری یا گناه کار بودن ایشان ندارد. (همان)

نکته چهارم: علت برخورد تند حضرت موسی علیه با حضرت هارون علیه

برای این مطلب، می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

۱. منشأ این رفتار، گمان حضرت موسی علیه نسبت به رفتار حضرت هارون علیه بود. (همان)
۲. حضرت موسی علیه در هنگام مفارقت از حضرت هارون علیه، به‌طور مطلق به وی گفته بود که در اصلاح قوم بکوشد، و از راه و روش مفسدین پیروی نکند؛ و هیچ تذکری درمورد نحوه اجرای این حکم نداده بود. اما در عالم واقع، معتقد بود که این حکم باید با مقاومت و به‌کارگیری تمام توان اجرا شود، ولی حضرت هارون علیه، آن را با عدم مقاومت در برابر گوساله‌پرستان اجرا کرد. از این رو، چون ایشان برطبق سلیقه و مشی حضرت موسی علیه عمل نکرده بود، مورد تأدیب قرار گرفت. (همان)

بررسی تحلیل علامه

بررسی نکته اول: اختلاف سلیقه انبیا در نحوه اجرای احکام

تردید نیست که پیامبران با آرمان و هدفی مشترک برانگیخته شده، و همه اصول واحدی دارند که مهم‌ترین آن، دعوت به توحید و توجه به جهان دیگر است. همه انبیا در این زمینه وظیفه داشتند احکام الهی را که از طریق وحی به آنها ابلاغ می‌شد، به مردم برسانند و حق نداشتند چیزی از جانب خود به مردم بگویند. این مطلب، امر مسلمی است و آیات زیادی بر آن دلالت دارد (اعراف / ۶۲، ۶۸، ۷۹، ۹۳ و غیره) و ادله عصمت انبیا در حیطه دریافت و ابلاغ وحی به‌خوبی آن را ثابت می‌کند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۱۹۵ - ۱۹۳)

اما یک سؤال: آیا نحوه ابلاغ و چگونگی اجرای همه احکام هم توسط وحی به انبیا ابلاغ می‌شد، یا اینکه در بعضی موارد، این امور به خود انبیا سپرده شده بود تا برطبق سلیقه و مشی خود، در چهارچوب‌های و خط‌مزم‌های مشخص‌شده، آنها را اجرا کنند؟ کلام علامه حاکی از این است که ایشان ضمن اقامه دلیل، مورد دوم را می‌پذیرد: «دلیلی بر منع این مقدار از اختلاف در سلیقه و مشی بین انبیا وجود ندارد، چراکه عصمت، تنها در حیطه حکم‌الله است نه چیزهایی که مربوط به سلیقه‌ها و مشی در زندگی است.» (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۲۵۱ / ۸)

نگاه اولیه به این عبارت ممکن است این مطلب را به ذهن القا کند که منظور ایشان، اختلاف سلیقه در زندگی عادی انبیا است، نه اختلاف سلیقه در اجرای احکام الهی؛ اما درعین حال باید توجه داشت که: اولاً، سیاق کلام ایشان جایی برای این احتمال باقی نمی‌گذارد، چراکه اصل این کلام درصدد تحلیل برخورد غضبناک حضرت موسی علیه با حضرت هارون علیه است. در این برخورد، پیامبری، پیامبر دیگر

را در جریان انحراف یک قوم از خط توحید به شدت مواخذه می‌کند و این ربطی با زندگی عادی انبیا ندارد. ثانیاً قید «مطلق» در عبارت «با اینکه موقع جدا شدن از او، به‌طور مطلق سفارش کرده که:» [در میان قوم] به اصلاح [امر ایشان] پرداز و از راه مفسده‌جویان پیروی مکن»، در کنار طرح اختلاف سلیقه انبیا و استقلال رأی حضرت هارون علیه السلام در این واقعه، حاکی از این است که دو پیامبر در اجرای یک دستور، با هم اختلاف سلیقه داشتند و حضرت هارون علیه السلام، برخلاف روش حضرت موسی علیه السلام رفتار کرده بود. ثالثاً، بر فرض قبول این مطلب و عدم مساعدت سیاق، دلیلی که علامه ذکر می‌کند، عام است و اختصاص آن به زندگی عادی انبیا، تخصیص بلامخصص است. عمومیت این دلیل به‌حدی است که موارد ذیل را با هم اثبات می‌کند:

۱. اختلاف سلیقه انبیا در نحوه اجرای نظر یکی از آنها؛ در این مورد اگر بگوییم حکم «اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدین» حکم حضرت موسی علیه السلام است (نه حکم خداوند)، ماجرایی مورد بحث می‌تواند از همین سنخ باشد، چراکه ایشان اعتقاد داشت که باید این حکم، با تمام توان و مقاومت در برابر گوساله‌پرستان اجرا می‌شد، ولی حضرت هارون علیه السلام، آن را با نرمی و عدم مقاومت اجرا کرد.
۲. اختلاف سلیقه انبیا در کیفیت اجرای احکام الهی (مثال گذشته با فرض اینکه دو دستور از جانب خداوند باشند)؛ نکته قابل توجه در این بحث این است که علامه فقط نبود دلیل، بر منع این اختلاف سلیقه و اختصاص ادله عصمت انبیا به حکم‌الله را به‌عنوان مستند خود ذکر می‌کند. اگر «اصالة الجواز در اعمال» (الانصاری، ۱۴۲۴: ۲ / ۹۱) را به این استدلال اضافه کنیم، نتیجه به‌دست آمده، کاملاً مدعای ایشان را ثابت می‌کند. اما یک سؤال: آیا دلیل دیگری برای اثبات این موضوع وجود ندارد؟

به‌نظر می‌رسد روایتی از کتاب *علل الشرائع* بتواند این اختلاف سلیقه را ثابت کند. در این روایت آمده است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «چرا موسی سر و ریش برادر خود را گرفت و سر او را به‌طرف خود می‌کشید، درحالی‌که هارون در گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل هیچ گناهی نداشت؟» امام فرمود: «موسی این کار را با هارون علیه السلام انجام داد، زیرا در هنگام گوساله‌پرست شدن بنی‌اسرائیل، آنها را ترک نکرد و به موسی ملحق نشد، [زیرا] وقتی آنها را ترک می‌کرد، عذاب بر آنان نازل می‌شد.» (صدوق، ۱۹۸۸: ۱ / ۸۷) در ادامه این حدیث، امام علیه السلام شاهی از قرآن کریم بر این مطلب اقامه کرد: «أَيَا نَمِي يَنِي كَه مَوْسَى كَفْت: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَّكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي؛ (طه / ۹۳ - ۹۲) ای هارون! هنگامی که دیدی آنان گمراه شدند، چه چیزی تو را بازداشت که از من پیروی کنی؟! و آیا دستور مرا نافرمانی کردی؟!» هارون گفت: اگر چنین می‌کردم بنی‌اسرائیل متفرق می‌شدند و ترسیدم بگوئی میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به‌کار نبستی.» (همان)

از توضیح ابتدای این روایت و فقره «آیا از دستور من سرپیچی کردی؟» برداشت می‌شود که «ترک بنی‌اسرائیل در صورت انحراف و ملحق شدن به حضرت موسی علیه السلام» دستوری است که قبل از ترک

بنی اسرائیل به حضرت هارون علیه السلام ابلاغ شده است. به همین خاطر، این روایت می‌تواند بیانگر دستوری در کنار دستورات دیگر (اصلاح و عدم پیروی از راه و روش مفسدان) (اعراف / ۱۴۲) باشد؛ با این توضیح که حضرت موسی علیه السلام به هارون علیه السلام دستور داده بود که به اصلاح و عدم پیروی از شیوه مفسدان بپردازد و اگر نشد، آنها را به حال خود رها کند و به وی ملحق شود. از طرف دیگر، ممکن است همین روایت، بیانگر دستورالعمل اجرایی حضرت موسی علیه السلام باشد؛ به این بیان که در صورت انحراف بنی اسرائیل، با ترک آنها و ملحق شدن به من، دو دستور اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان، را اجرا کن (در صورت انحراف، مصلحت در ترک بنی اسرائیل است). اگرچه این دو احتمال از نظر نتیجه مساوی هستند، ولی بنابر احتمال دوم، علاوه بر ارائه دستور، نحوه اجرای آن هم بیان شده است. برطبق این احتمال، دستورالعمل حضرت موسی علیه السلام برای اجرای دو دستور اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان، ترک بنی اسرائیل بود، اما حضرت هارون علیه السلام با ماندن در میان بنی اسرائیل آنها را اجرا کرد. از این رو، بنابر این احتمال، این روایت علاوه بر اثبات اختلاف سلیقه حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام در اجرای یک حکم، مصداقی از اختلاف سلیقه انبیا و جواز آن را هم ثابت می‌کند.

نکته مبهمی که در این حدیث به چشم می‌خورد، عدم تناسب بین سؤال حضرت موسی علیه السلام و استدلال حضرت هارون علیه السلام است. (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۲۸۳) برطبق این حدیث، باید حضرت موسی علیه السلام قبل از رفتن به طور، به حضرت هارون علیه السلام سفارش کرده باشد که اگر بنی اسرائیل دچار انحرافی شدند، آنها را به حال خود رها کند و به ایشان ببیوندد تا عذاب الهی بر آنان نازل شود. مفهوم این جمله این است که از نظر حضرت موسی علیه السلام، بنی اسرائیل بعد از انحراف، ارزشی نداشتند که حضرت هارون علیه السلام در بین آنها بماند. اما حضرت هارون علیه السلام در جواب این سؤال که چرا به من ملحق نشدی تا عذاب بر آنها نازل شود؟ فرمود: اگر به شما ملحق نشدم برای این بود که ترسیدم مرا به خاطر ایجاد تفرقه بین بنی اسرائیل سرزنش کنی و به من بگویی، چرا سخن مرا به کار نبستی. چه تناسبی بین این سؤال و جواب وجود دارد؟ از طرف دیگر حضرت هارون علیه السلام در توجیه عمل نکردن به این دستور فرمود: من این کار را انجام نادم، چون می‌ترسیدم بگویی، به سختم بی‌اعتنایی کردی. آیا عمل نکردن به یک دستور، بی‌اعتنایی به آن محسوب نمی‌شود؟ به عبارت دیگر: حضرت موسی علیه السلام پرسید: مگر نگفته بودم به دنبال من بیا؟ حضرت هارون علیه السلام جواب می‌دهد: اگر می‌آمدم، می‌ترسیدم بگویی سخن مرا به کار نبستی. آیا هیچ عاقلی به خود اجازه می‌دهد در چنین موقعیتی، این سخن را بر زبان خود جاری کند؟ (الرازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۹۴)^۱

با توجه به توضیحات فوق روشن می‌شود، اگر بخواهیم این حدیث را به همین شکل بپذیریم، باید این نکته مبهم آن را هم بپذیریم که در این صورت، ملتزم شدن به اصل حدیث، بسیار مشکل خواهد شد. اما با

۱. فخر رازی بدون توجه به این روایت، ملحق شدن به حضرت موسی علیه السلام را به عنوان یکی از دستورات احتمالاتی مطرح کرده و در ادامه ضمن اشکال به آن، این توجیه را ذکر کرده است.

در نظر گرفتن دو دستور دیگر (اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان) و اضافه کردن توضیحی کوتاه، این نکته مبهم کاملاً از بین می‌رود؛ و آن اینکه ممکن است حضرت موسی علیه السلام به هارون علیه السلام دستور داده باشد که در صورتی به وی ملحق شود که به مصلحت باشد و منجر به فساد نشود. از این رو ایشان چون در میان مردم بود و موقعیت را بهتر درک می‌کرد، تشخیص داد که اگر در میان مردم بماند، مصلحت بیشتری دارد. (همان) این مطلب هم امر بعیدی نیست؛ زیرا کسی که در میان مردم باشد، چیزهایی را تشخیص می‌دهد که کسی که در میان آنها نیست، نمی‌تواند تشخیص دهد؛ هر چند پیامبر بزرگی چون حضرت موسی علیه السلام باشد. (العیاشی، ۱۳۸۰: ۲ / ۲۹)^۱ بنابراین وقتی حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد که چرا به دنبال من نیامدی؟ پاسخ داد: به من دستور داده بودی به دنبال تو بیایم، از طرف دیگر هم فرموده بودی در میان قوم به اصلاح بپردازم؛ اگر می‌آمدم نه تنها اصلاحی رخ نمی‌داد، بلکه فساد دیگری مثل تفرقه بنی اسرائیل به وجود می‌آمد و نسبت به دستور تو بی‌اعتنایی می‌کردم. (الرازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۹۴) به عبارت دیگر، حضرت هارون علیه السلام فرمود: من در مقام عمل به تراحم بین دو دستور شما برخورد کردم و با توجه به اوضاع و شرایط دیدم ماندن، اصلاح بیشتری در پی دارد. از این رو این روایت با توجه به این توضیحات، می‌تواند دلیل یا حداقل مؤیدی برای اثبات کبرای کلی «اختلاف سلیقه انبیا در نحوه اجرای احکام» باشد.

در انتهای این بحث، ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه براساس مبنای علامه، استفاده از خبر واحد در تفسیر قرآن جایز نیست (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۱۲ / ۲۶۲) و شاید به همین خاطر، در تحلیل این برخورد به این حدیث هیچ اشاره‌ای نکرده است (شاید احتمالات دیگری مثل ندیدن حدیث، دلالت نداشتن این حدیث بر این مطلب از نظر ایشان و غیره هم وجود داشته باشد، ولی پرداختن به این احتمالات ثمره‌ای در بحث ندارد). البته از یک جهت اشکال وارد است و آن اینکه علامه در بسیاری از موارد، بدون اشاره به روایات، مفهوم آن را در تفسیر به کار گرفته است. (برای نمونه: طباطبایی، ۱۳۸۰: ۱ / ۱۸۹ و ۱ / ۱۹۱ - ۱۹۰) از این رو - بفرض اطلاع ایشان از این روایت - جا داشت در ضمن تفسیر یا در «بحث روایی» به این روایت اشاره‌ای می‌شد. به هر حال، با توجه به توضیحات ارائه شده، به نظر می‌رسد دیدگاه علامه درباره وجود اختلاف سلیقه بین انبیا، دیدگاه صحیحی است.

بررسی نکته دوم: اختلاف سلیقه حضرت موسی و هارون علیه السلام در برخورد با گوساله پرستان

حال که کبرای مسئله اختلاف سلیقه انبیا در اجرای احکام ثابت شد، باید بررسی شود آیا عملکرد حضرت موسی و هارون علیه السلام در گوساله پرستی بنی اسرائیل، یکی از مصادیق آن است؟ برای اثبات این مطلب دو نکته باید ثابت شود:

۱. متن روایت به این شرح است: «لرویه فضل علی الخیر؛ دیدن [یک شیء یا واقعه] بر شنیدن آن برتری دارد».

۱. وجود حکمی مطلق و فاقد دستورالعمل اجرایی

علامه تصریح می‌کند که «[این غضب حضرت موسی علیه السلام بر هارون علیه السلام به وقوع می‌پیوندد] با اینکه موقع جداسدن از او، به‌طور مطلق سفارش کرده که: «[در میان قوم] به اصلاح [امر ایشان] پرداز و از راه مفسده‌جویان پیروی مکن». در این عبارت، سخن از سفارش مطلق، به‌میان آمده است و قبلاً هم اشاره شد که طرح این عبارت در کنار اختلاف‌سلیقه و مشی انبیا و استقلال رأی حضرت هارون علیه السلام، حاکی از آن است که این دستور فاقد دستورالعمل اجرایی بوده است.

۲. سلیقه و مشی متفاوت حضرت موسی و هارون علیه السلام در مورد اجرای آن

براساس کلام علامه، وقتی حضرت موسی علیه السلام، به‌خاطر به‌کار نگرفتن تمام توان، برای مقاومت در برابر بنی‌اسرائیل بر حضرت هارون علیه السلام غضب می‌کند، مفهومش این است که از نظر ایشان، حضرت هارون علیه السلام باید تمامی توان خود را به‌کار می‌گرفت، والا غضب وی بی‌معنا خواهد بود. از طرف دیگر حضرت هارون علیه السلام با عملکردی صحیح (در ادامه خواهد آمد) در برابر بنی‌اسرائیل هیچ مقاومتی نشان نداد. جمع بین این دو نکته اختلاف‌سلیقه بین دو پیامبر را ثابت می‌کند.

در بررسی مطلب شماره یک می‌توان گفت: که اگر فقط به آیه ۱۴۲ سوره اعراف نگاه کنیم، فقط به دو دستور اصلاح و عدم پیروی از راه و روش مفسدان بدون هیچ‌گونه دستورالعمل اجرائی اشاره شده است: و موسی به برادرش هارون علیه السلام گفت: «جانشین من در میان قومم باش و (آنها) را اصلاح کن و از روش مفسدان، پیروی مکن». از این رو، این قسمت نظر علامه کاملاً منطبق بر قرآن کریم است. اما اگر احتمال دومی که در توضیح روایت شیخ صدوق، مطرح شد، را در نظر بگیریم، دستور مطلق وجود ندارد. اما باین‌حال براساس مبنای علامه (عدم به‌کارگیری خبر واحد در تفسیر) نمی‌توان اشکالی به آن وارد کرد.

در بررسی مطلب شماره دو باید گفت: در این ماجرا، برخورد تندی از جانب یک پیامبر، در قبال پیامبر دیگر وجود دارد که علت اصلی آن برای ما مبهم است. این برخورد، همان مقدار که احتمال دارد ظالمانه و قبیح باشد، ممکن است عادلانه و پسندیده باشد. از طرف دیگر دلیل واضحی وجود ندارد که به‌طور صریح علت این برخورد را روشن کند (روایت شیخ صدوق هم دارای ابهام بود). از این رو برای کشف علت و انگیزه آن، باید همه جوانب این قضیه به‌خوبی بررسی شود.

علامه بر این باور است که سیاق آیات سوره اعراف (۱۵۱ - ۱۵۰) و سوره طه (۹۴ - ۹۲) حاکی از این است که این برخورد تند، برای تأدیب حضرت هارون علیه السلام به‌خاطر رعایت نکردن امر ارشادی (به‌کار نگرفتن تمام توان برای مقابله با بنی‌اسرائیل) بوده است. برای روشن شدن این مطلب، آیات مربوط به این قسمت را مرور می‌کنیم: «و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به‌سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید. آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدّت میعاد او)، عجله نمودید» سپس الواح را

افکند، و سر برادر خود را گرفت و به‌سوی خود می‌کشید؛» (اعراف / ۱۵۰) «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟ آیا مدّت جدایی من از شما به طول انجامید یا می‌خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟» (طه / ۸۶) «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کردی؟» (طه / ۹۳ - ۹۲) (هارون) گفت: «ای فرزند مادرم! [ای برادر] ریش و سر مرا بگیر، من ترسیدم بگویی تو میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به‌کار نبستی.» (طه / ۹۴) اثبات نکاتی مثل غضب حضرت موسی علیه السلام بر بنی‌اسرائیل و حضرت هارون علیه السلام و برخورد تند با ایشان، عملکرد صحیح آن حضرت هارون علیه السلام در مواجهه با گوساله‌پرستان،^۱ با توجه به این آیات و سیاق حاکم بر آنها امری آسان است. اما آیا از سیاق این آیات، می‌توان برداشت کرد که در این میان اختلاف‌سلیقه‌ای در کار بوده و این برخورد، نوعی تأدیب به‌خاطر استقلال رأی حضرت هارون علیه السلام و رعایت نکردن امر ارشادی حضرت موسی علیه السلام بوده است؟ آیا از صرف یک برخورد تند و چند سؤال و جواب، این نکته قابل برداشت است؟ به‌نظر می‌رسد چنین چیزی قابل برداشت نباشد.

ازطرف دیگر مبهم بودن این برخورد باعث شده است توجیهات و احتمالات زیادی برای حل آن ارائه شود که به تعدادی از آنها در ابتدای همین بحث اشاره شد. اثبات تحلیل موردنظر علامه زمانی ممکن است که تمامی این توجیهات به‌طور کامل، رد شوند و توجیه مورد نظر بلامنازع باقی بماند. اگر بخواهیم برای تحلیل این برخورد، فقط به سیاق این چند آیه استناد کنیم، می‌توانیم بگوییم این برخورد، وسیله‌ای برای سرزنش بنی‌اسرائیل و بیدار کردن آنها بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۲۸۴ - ۲۸۲) و حضرت موسی علیه السلام قصد داشت با این کار، فضای ناشی از تبلیغات سامری و گوساله‌پرستی را به‌نحوی بشکند، تا بتواند بنی‌اسرائیل را از این گمراهی نجات دهد. خود علامه هم به این توجیه، توجه دارد؛ ولی آن را هماهنگ با سیاق و ظاهر آیات نمی‌داند (الطباطبایی، ۱۳۸۰: ۸ / ۲۵۲). برای بررسی این نظر، باید سیاق و ظاهر این آیات را بازبینی کرد.

برخورد حضرت موسی علیه السلام با هارون علیه السلام در دو سوره اعراف و طه آمده و هر سوره قسمتی از آن را نقل کرده است. در سوره اعراف، برخورد حضرت موسی علیه السلام با بنی‌اسرائیل کم‌رنگ‌تر از سوره طه و به‌صورت فشرده و پشت‌سرهم نقل شده است. اگر فقط به سوره اعراف نگاه کنیم، به‌نظر می‌رسد که برخورد تند با حضرت هارون علیه السلام نمی‌تواند در راستای بیدار کردن بنی‌اسرائیل باشد. زیرا از چپش پشت سر کلماتی مثل

۱. بعد از برخورد تند حضرت موسی علیه السلام، حضرت هارون علیه السلام دلیل عملکرد خود را جلوگیری از تفرقه و به‌کار بستن دستورهای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد. (طه / ۹۴) خداوند هم این دلیل را بدون هیچ انتقادی در قرآن کریم، نقل کرده است. اگر حضرت هارون علیه السلام کوتاهی انجام داده بود، خداوند به‌نوعی آن را گوشزد می‌کرد، زیرا روش قرآن کریم این است که وقتی سخن یا عملی را از دیگران نقل می‌کند و اعتراضی به آن وارد باشد، بلافاصله تذکر می‌دهد. (الطباطبایی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۰۶) نقل این عملکرد بدون ابراز انتقاد، حاکی از آن است که روش ایشان مورد تأیید خداوند قرار گرفته است.

خشمناک بودن، گفتن، انداختن الواح و گرفتن سر برادر، بدون هیچ گونه سؤال (اعراف / ۱۵۰) به ذهن خطور می کند که این اقدام، نسنجیده و ناشی از غضب کنترل نشده و یا یک اقدام تأدیبی است. اما وقتی همین برخورد در سوره طه با تفصیل بیشتری راجع به گفتگوی حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل، برخورد با حضرت هارون علیه السلام و سامری بیان می شود، احتمال نسنجیده بودن یا وجه تأدیبی این رفتار بسیار کم رنگ و حتی بی رنگ می شود. بازسازی فضایی که این اتفاق در آن رخ داده است، به فهم این مطلب کمک شایانی می کند. بنابر تصریح قرآن کریم، حضرت موسی علیه السلام با حالتی غضبناک و اندوهناک به میان بنی اسرائیل برگشت. (اعراف / ۱۵۰؛ طه / ۸۶) برطبق آیه ۱۵۰ سوره اعراف (که به طور کامل به آن اشاره شد) حضرت موسی علیه السلام بعد از بازگشت، ابتدا با قوم خود صحبت کرد و سپس به سراغ حضرت هارون علیه السلام رفت. همین سیر در سوره طه، اما به صورت مفصل تری بیان شده است. در این سوره، در آیه ۸۵ بازگشت حضرت موسی علیه السلام به میان قوم و صحبت با آنها، در آیه ۹۲ تا ۹۴ ماجرای برخورد حضرت موسی علیه السلام با هارون علیه السلام و در نهایت از آیه ۹۵ به بعد برخورد با سامری مطرح شده است.

نکته قابل توجه در مواجهه حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل، این است که علی رغم ناراحتی شدید و غضبناک بودن، با جملاتی که با تأسف، توبیخ، تهدید و حتی مهربانی آمیخته بود، با آنها صحبت کرد. (طه / ۸۶؛ قبلاً به طور کامل این آیه ذکر شد) حال سؤال این است که چرا با اینکه خداوند به حضرت موسی علیه السلام اطلاع داده بود که عامل گمراهی، شخصی به نام سامری است، (طه / ۸۵) ولی بعد از بازگشت ابتدا سراغ قوم خود رفت، در مرحله بعد سراغ هارون علیه السلام و در مرحله سوم سراغ سامری؟ معمولاً در این گونه موارد به ذهن انسان خطور می کند که باید سراغ عامل اصلی انحراف یا شخصی که رهبری قوم به آنها سپرده شده، رفت، نه مردم عادی. همین برخورد اولیه حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل این احتمال را تقویت می کند که ایشان از همان ابتدا به فکر درمان این واقعه بوده و شاید ایشان قصد داشتند با این عمل، بنی اسرائیل را محک بزنند و وضعیت فعلی و نظر آنها را در مورد این واقعه از زبان آنها بشنود و اذهان آنها را برای اقدامات بعدی آماده کند. این مطلب می تواند حاکی از این باشد که غضب حضرت موسی علیه السلام، در مواجهه با بنی اسرائیل و حضرت هارون علیه السلام، یک غضب کنترل شده بوده است. بر همین اساس می توان فضای این برخورد را با توجه به آیات قرآن کریم به این نحو ترسیم کرد:

حضرت موسی علیه السلام در طور مطلع شد که خداوند بنی اسرائیل را امتحان کرده است. (طه / ۸۵) در این امتحان، شخصی به نام سامری که دارای شخصیتی موجه و بانفوذی بود، (الطوسی، بی تا: ۴ / ۵۴۵) مجسمه گوساله ای از جنس طلا که صدای گوساله تولید می کرد، را به عنوان معبود معرفی کرد. بنی اسرائیل هم با پذیرش این معبود، در مواجهه با این امتحان، گمراه شدند. (اعراف، ۱۴۸؛ طه / ۸۸) ایشان با حالتی ناراحت و غضبناک، به میان قوم خود برگشت؛ ولی با این حال، هیچ برخورد عملی با آنان نکرد، بلکه در مرحله اول با

لحنی همراه با توبیخ، تهدید، تأسف و حتی مهربانی با آنها صحبت کرد و اشتباه آنها را به گوششان رساند. اما بنی اسرائیل بدون توجه به عمق فاجعه و قبول ذرّهای از اشتباه خود، کار خود را توجیه کردند: «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم، بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم.» (طه / ۸۷) بدیهی است که در این فضا هیچ اقدامی در جهت اصلاح وضع موجود کارگر نخواهد بود، مگر اینکه این فضا به نوعی شکسته شود. از این رو آن حضرت در مرحله دوم، با انداختن الواح و برخورد تند با حضرت هارون علیه السلام فضای به وجود آمده را شکست و در مرحله سوم گمراه شدن بنی اسرائیل را از زبان خود سامری به آنها گوشزد کرد. به این ترتیب، قوم لجوجی مثل بنی اسرائیل نه تنها اعتراضی نکردند، بلکه علاوه بر پشیمانی، حاضر شدند برای توبه از این عمل به کشتن یکدیگر روی بیاورند.^۱

از طرف دیگر، با توجه به نکاتی که در ذیل بررسی نکته چهارم ارائه می شود، خواهیم دید که تحلیل علامه نمی تواند ظالمانه بودن این برخورد و ناسازگار بودن آن با عصمت انبیا را برطرف کند. بنابراین برطرف این که تحلیل علامه هماهنگ با سیاق آیات باشد، باید به نحوی از این سیاق دست کشید.

بررسی نکته سوم: عملکرد صحیح حضرت هارون علیه السلام

برخی از محققان با استناد به طلب مغفرت حضرت موسی علیه السلام برای خود و برادرش، (اعراف / ۱۵۰) درجاتی از کوتاهی را برای حضرت هارون علیه السلام اثبات می کنند. (معرفت، ۱۳۸۶: ۳ / ۴۵۳؛ مصطفوی، ۱۳۸۰: ۹ / ۱۵۹ - ۱۵۸) از این رو این برخورد تند، امری کاملاً طبیعی قلمداد می شود. اما علامه در برخورد با این مسئله تصریح می کند که: ۱. در این جریان حق به جانب حضرت هارون علیه السلام است: «و إن كان الحق في ذلك مع هارون»، یعنی در این

واقعۀ ایشان به نحو صحیح عمل کرده است و هیچ گونه کم کاری یا گناهی متوجه او نیست.

۲. طلب مغفرت حضرت موسی علیه السلام، برای خود و حضرت هارون علیه السلام دلیل گناه کار بودن برادرش نیست، زیرا طلب مغفرت، اعم از مواردی است که گناهی صورت گرفته است: «و قد تقدم ... أن المغفرة أعم موردًا من المعصية». در مورد نکته اول، علامه به طور مفصل سخن به میان نیاورده است، ولی با توجه به استناد حضرت علی علیه السلام به جملات حضرت هارون علیه السلام، می توان ثابت کرد که ایشان در این ماجرا مبرّائی از هر گونه تقصیر یا قصور است. توضیح این مطلب به این شرح است که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عده ای ضمن غضب حق خلافت حضرت علی علیه السلام، تصمیم گرفتند به هر نحو ممکن از ایشان بیعت بگیرند. از این رو بعد از مواجه شدن با امتناع آن حضرت، ایشان را به اجبار برای گرفتن بیعت، به طرف مسجد بردند. آن حضرت در بین راه، برای لحظاتی کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاد و همان جملات حضرت هارون علیه السلام را تکرار کرد: «فرزند مادرم! این

۱. بنی اسرائیل در غالب جریان ها مثل واقعۀ ذبح گاو برای پیدا کردن قاتل (بقره / ۷۳ - ۶۷)، جریان فتح سرزمین مقدس (مائده / ۲۶ - ۲۰)، درخواست دیدن خدا (بقره / ۵۶)، درمورد اقدامات حضرت موسی علیه السلام بهانه جویی کردند، اما در این جریان تسلیم محض بودند.

گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند.» (اعراف / ۱۵۰) (کلینی، ۱۳۶۵: ۸ / ۳۳) استناد امام علی علیه به جملات حضرت هارون علیه در حقیقت تقریر عمل ایشان است. اگر آن حضرت در انجام وظیفه خود سستی کرده بود، استناد امام علی علیه به سخنان ایشان امر پسندیده‌ای نبود؛ زیرا در این گونه موارد، انسان کسی را به عنوان الگو معرفی می‌کند که در آن زمینه به نحو کامل وظیفه خود را انجام داده است، ولی دیگران به سخنان وی توجهی نکرده‌اند.

اما نظر دوم یعنی «طلب مغفرت اعم از ارتکاب گناه است»، به نظر می‌رسد مطلب صحیحی باشد، زیرا در موارد دیگری ممکن است طلب مغفرت استعمال شود، درحالی که هیچ گناه یا تقصیری ثابت نیست:

۱. ابراز خضوع و اظهار ادب به درگاه پروردگار (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۶ / ۲۸۳).^۱ باید توجه داشت که این نوع معذرت‌خواهی در محاورات مردم عادی بسیار مشاهده می‌شود. به عنوان مثال هرگاه بزرگی به عیادت مریضی برود که توانایی هیچ حرکتی نداشته باشد، این بیمار با بیان معذرت، خضوع و ادب خود را نسبت به مهمان ابراز می‌کند؛ با اینکه کسی از وی توقع ندارد که به احترام مهمان از جایش بلند شود یا به حالت عادی بنشیند.

۲. حضرت هارون علیه در برابر برخورد تند حضرت موسی علیه فرمود: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شامت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده» (اعراف / ۱۵۰). حضرت موسی علیه، وقتی این حالت برادر را دید، دلش سوخت و تنها برای او و خودش دعا کرد «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (اعراف / ۱۵۱) تا خود و برادرش را از مردم ستمگر ممتاز سازد؛ زیرا می‌دانست به زودی غضب الهی ستمگران را فراخواهد گرفت، چنان که خداوند در آیه بعد می‌فرماید: «کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند، بزودی خشم پروردگارشان و ذلت در زندگی دنیا به آنها می‌رسد». (اعراف / ۱۵۲) (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۶ / ۲۸۳)

۳. سرمشق بودن حضرت موسی و هارون علیه برای دیگران. (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴: ۶ / ۳۷۹)

۴. طلب آمرزش برای افزوده شدن بر درجات آنان. (سبحانی، بی تا: ۱۶۴)

بررسی نکته چهارم: علت برخورد تند حضرت موسی علیه با حضرت هارون علیه

همان طور که اشاره شد، با توجه به سخن علامه، علت رفتار تند حضرت موسی علیه را می‌توان در دو نکته پیدا کرد:

۱. گمان نسبت به حضرت هارون علیه (به تعبیر «حساباً منه» در دو موضع از کلام علامه توجه شود)؛
۲. حضرت موسی علیه در هنگام مفارقت از حضرت هارون علیه، به طور مطلق به وی گفته بود که در اصلاح قوم بکوشد و از راه و روش مفسدان پیروی نکند، و هیچ تذکری در مورد نحوه اجرای این حکم نداده

۱. علامه در تفسیر المیزان، اواخر جلد ششم از صفحه ۲۶۴ به بعد، بحث مفصلی را با عنوان «أدب الأنبياء المحكي في القرآن تفصيلاً؛ ادب انبياء که در قرآن به طور مفصل ذکر شده است»، مطرح می‌کند و دعاهایی از قبیل دعای حضرت موسی علیه برای خود و حضرت هارون علیه را اظهار ادب در پیشگاه خداوند می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۶ / ۲۸۳)

بود؛ اما در عالم واقع، معتقد بود که همین حکم را باید با مقاومت و به کارگیری تمام توان، اجرا کرد «آنه غضب علیه [هارون علیه السلام] حسبنا منه أنه لم يبذل الجهد في مقاومة بني إسرائيل». اما حضرت هارون علیه السلام، حکم اصلاح و عدم تبعیت از روش مفسدان را با عدم مقاومت در برابر گوساله پرستان اجرا کرد. از این رو چون حضرت هارون علیه السلام، برطبق سلیقه ایشان عمل نکرده بود، مورد تأدیب قرار گرفت. بنابراین در یک جمله می توان گفت: حضرت موسی علیه السلام، در اثر گمان، حضرت هارون علیه السلام را به خاطر عدم پیروی از مشی او تأدیب کرد.

به نظر می رسد هر دوی این موارد از جهاتی قابل تأمل باشند:

۱. قرآن کریم تصریح می کند که نباید برطبق ظن عمل کرد، چرا که «گمان، هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند» (یونس / ۳۶؛ نجم / ۲۸) و از چیزی که به آن علم ندارید پیروی نکنید. (اسراء / ۳۶) به همین خاطر در علم اصول ثابت شده است که از هیچ گمانی نباید پیروی کرد، مگر اینکه دلیلی قطعی بر جواز عمل اقامه شود. (المظفر، ۱۳۸۰: ۳ / ۱۶) با توجه به این مقدمه، سؤال این است که چرا حضرت موسی علیه السلام از گمان خود پیروی کرده است؟ آن هم در موردی که با پرسیدن یک سؤال ساده از حضرت هارون علیه السلام، امکان به دست آوردن علم قطعی وجود داشت؛ به خصوص در این جریان که در طرف مقابل، پیامبر دیگری قرار داشت. ارشادی یا مولوی بودن نهی از تبعیت ظن، در این بحث، هیچ تفاوتی در نتیجه بحث به وجود نمی آورد؛ زیرا برپرس مولوی بودن، حضرت موسی علیه السلام قطعاً مرتکب گناه شده و برپرس ارشادی بودن، اگرچه از ناحیه عدم رعایت نهی، گناهی متوجه آن حضرت نیست، ولی در اثر عمل به ظن، در خوش بینانه ترین حالت، مرتکب اذیت یک مومن شده است (اگر نگوئیم این عمل موجب شکستن حرمت یک پیامبر است).

این برخورد حضرت موسی علیه السلام، اگر توجیه مناسبی نداشته باشد، در عرف عقلاً قطعاً قبیح و در شرع، جزء گناهان کبیره است. خداوند به طور صریح در قرآن کریم می فرماید: «وَأَنَّا نَكُونُ لَكَ بِإِيمَانٍ بِمَا كُنَّا نَعْبُدُكَ مِنْ دُونِكَ غَافِلِينَ» (احزاب / ۵۸) به نظر می رسد عموم این آیه بنابر کلام علامه بر رفتار حضرت موسی علیه السلام، صادق باشد، زیرا ایشان در اثر عمل به گمان، عملاً حضرت هارون علیه السلام را که یک فرد مومن بود، را متهم به کم کاری «آنه لم يبذل الجهد في مقاومة بني إسرائيل» و در نهایت تأدیب کرد. این درحالی است که به اعتراف علامه، کم کاری صورت نگرفته است و در ادامه خواهیم گفت اشتباه کاری هم رخ نداد؛ زیرا با توجه به شرایط حاکم، راهکار حضرت موسی علیه السلام، گزینه مناسبی برای اجرای حکم اصلاح و عدم تبعیت از مفسدان نبود و باعث نابود شدن، اصل حکم می شد. از این رو، رفتار حضرت موسی علیه السلام، با توجه به توصیف علامه، چیزی غیر از اذیت کردن بدون دلیل یک فرد مومن نیست. و این با مبنای علامه، یعنی معصوم بودن انبیا از ارتکاب گناه، (الطباطبایی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۳۴) سازگار نیست؛ مگر اینکه بگوئیم هدف آن حضرت، تلاش برای کشف واقع یا بیدار کردن بنی اسرائیل بود.

۲. بنابر تصریح علامه، حضرت موسی علیه السلام در هنگام مفارقت از حضرت هارون علیه السلام، به طور مطلق به حضرت هارون علیه السلام فرموده بود که به اصلاح قوم بپرداز و از راه و روش مفسدان پیروی مکن. قبلاً اشاره شد که معنای این سخن با توجه به سیاق کلام، آن است که حضرت موسی علیه السلام هیچ دستورالعملی برای اجرای این دو دستور، به حضرت هارون علیه السلام ارائه نکرده بود. اگر آن حضرت علاوه بر دستورهای خود، نحوه اجرای آن را هم ارائه کرده بود و حضرت هارون علیه السلام در مقام عمل، نسبت به آنها توجهی می کرد، تأدیب ایشان امری پسندیده‌ای به نظر می رسید. اما وقتی هیچ امر ارشادی از جانب حضرت موسی علیه السلام ابلاغ نشده بود، این نوع تأدیب از مصادیق عقاب بلایان محسوب می شود که قبح آن بر همه روشن است. (الانصاری، ۱۴۲۴: ۲ / ۵۶)

۳. بر فرض اینکه حضرت موسی علیه السلام علاوه بر فرمان «اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان»، دستورالعمل اجرایی آن یعنی «به کارگیری تمام توان برای مقاومت در برابر بنی اسرائیل» را هم ارائه کرده بود، یا حضرت هارون علیه السلام از قرائنی فهمیده بود که نظر ایشان این است، آیا با توجه به شرایط حاکم بر بنی اسرائیل امکان داشت، با این دستورالعمل اجرائی، دو دستور اصلی را اجرا کرد؟ قبل از هرگونه اظهارنظری لازم است، فضای حاکم بر بنی اسرائیل بازسازی شود. کلمه «أَخْرَجَ» در آیه «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوارٌ» (طه / ۸۸) و برای آنان مجسمه گوساله‌ای که صدای گاو داشت، بیرون آورد؛ حاکی از این است که ساخت این گوساله، توسط سامری به نحو پنهانی و دور از چشم مردم بوده است. (طباطبائی، ۱۳۸۰: ۱۴ / ۱۹۲)

از این رو (قاعدتاً)، ناگهان گوساله‌ای در میان بنی اسرائیل پیدا شد و سامری و اتباعش که برطبق برخی روایات، پنج نفر از یک خانواده بودند، (صدوق، ۱۴۱۳: ۲ / ۲۰۱) برای جمع‌آوری مردم، به تلاش و تکاپو پرداختند و عده‌ای را دور آن جمع کردند. در همین حین حضرت هارون علیه السلام، برای مقابله با این جریان وارد عمل شد و با مقاومت بنی اسرائیل مواجه می گردد.

گزارش قرآن کریم از این واقعه به این نحو است: «و پیش از آن، هارون علیه السلام به آنها گفته بود: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید. پروردگار شما خداوند رحمان است، پس از من پیروی کنید، و فرمانم را اطاعت نمایید.» (طه / ۹۱) اما بنی اسرائیل، در مقابل این خیرخواهی حضرت هارون علیه السلام گفتند: «ما همچنان گرد آن می گردیم تا موسی به سوی ما بازگردد.» (طه / ۹۲) این آیه نشان می دهد که تعلق خاطر بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السلام بیشتر از تعلق خاطر و وابستگی آنها به امر رسالت او بود. در این ماجرا آن حضرت برادر خود، هارون علیه السلام را به عنوان وصی و جانشین که امتداد رسالت او بود بر آنها گماشت، ولی بنی اسرائیل به سخن او گوش فرا ندادند تا خود حضرت موسی علیه السلام بازگشت. (مدرسی، ۱۴۱۹: ۷ / ۲۱۰)

از طرف دیگر، بنی اسرائیل برای حضرت هارون علیه السلام همانند حضرت موسی علیه السلام، ابهت قائل نبودند، چراکه حضرت موسی علیه السلام دارای شخصیتی قوی بود که در مقابل فرعون، با آن همه طغیان گری وی ایستاد، فرعون‌نوی که بنی اسرائیل برای قدرت او حدی قائل نبودند. اما حضرت هارون علیه السلام، در زیر سایه حضرت موسی علیه السلام، تابع

وی بود. (فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۰ / ۲۵۰) آیه ۹۲ سوره طه و رفتار بنی اسرائیل در مقابل حضرت موسی علیه السلام، بعد از بازگشت وی و پذیرش حکم سنگینی مثل کشتن همدیگر، (بقره / ۵۴) به خوبی این مطلب را ثابت می کند. بهر حال وجود این عوامل و علل دیگری مثل «داشتن روحیه بت پرستی» (اعراف / ۱۳۸) و غیره باعث شد که در این ماجرا، اکثریت بنی اسرائیل، نه تنها خیرخواهی های حضرت هارون علیه السلام را پذیرا نشدند، بلکه ایشان را تحت فشار قرار دادند، خوار و ضعیف کردند و تصمیم به قتل وی گرفتند. (اعراف / ۱۵۰) در این موقعیت چند راهکار جلوی حضرت هارون علیه السلام وجود دارد:

الف) به همراه دوازده هزار نفری که گرفتار گوساله پرستی نشدند، (عسکری، ۱۴۰۹: ۲۵۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۴۲) قیام کنند و در برابر گوساله پرستان بایستند که در نتیجه یا کشته می شدند، یا بر آنها غلبه می کردند و یا اینکه عزتمندانه مقاومت می کردند.

ب) بنی اسرائیل را ترک کند و همراه با یاران خود، به حضرت موسی ملحق شود.
ج) در میان بنی اسرائیل بماند، آنها را به حال خود رها کند، از انجام هرگونه اقدام شدید یا مبارزه فیزیکی خودداری کند و در نهایت منتظر حوادث آینده باشد؛ یا حضرت موسی به میان بنی اسرائیل برمی گردد و به نحوی اوضاع را سروسامان می دهد و یا اینکه در صورت عدم برگشت ایشان، حرکت توحیدی را به صورت کم رنگ ادامه دهد.

اما گزینه اول به چند دلیل، قابل پیگیری نبود:

اول. با توجه به فرموده خود حضرت هارون علیه السلام، بنی اسرائیل ایشان را تا سرحد کشتن تحت فشار قرار دادند و اگر کمی بیشتر مقاومت می کرد حتماً کشته می شد. از این رو زمینه به نحوی چیده شده بود که در صورت قیام، در همان لحظات اول، نابود می شد. از طرف دیگر، جمعیت منحرفین (هفتاد هزار نفر) حدود پنج برابر جمعیت یاران حضرت هارون علیه السلام (دوازده هزار نفر) بود (قمی، ۱۳۶۷: ۲ / ۶۲) که این هم به نوبه خود، زمینه شکست قیام را فراهم می کرد. بر این اساس احتمال غلبه یا مقاومت عزتمندانه تقریباً جایی نداشت.

دوم. کشتن انبیا برای بنی اسرائیل امر عادی بود؛ زیرا خداوند درباره آنان می فرماید: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (بقره / ۶۱) و (یاد کنید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! بر یک غذا شکیبایی نمی کنیم [...] (نشان) خواری و بینوایی بر آنان زده شد و باز گرفتار خشمی از جانب خدا شدند؛ این به خاطر آن است که آنان همواره به نشانه های خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند.» این آیه با عبارت «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ» همه بنی اسرائیل اعم از بنی اسرائیل زمان حضرت موسی علیه السلام و یهودیان زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار می دهد و در انتها، با عبارت

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» آن هم با فعل مضارع «يَقْتُلُونَ» به همراه فعل ناقصه «كَانُوا» که دال بر استمرار انجام یک عمل است، کشتن انبیا را به آنها نسبت می‌دهد. این مطلب ثابت می‌کند که بنی‌اسرائیل زمان حضرت موسی علیه السلام یا این عمل را به صورت مستمر انجام می‌دادند یا روحیه‌ای درون آنها وجود داشت که از انجام این عمل ابایی نداشتند. از این رو با مقاومت حضرت هارون علیه السلام و کشته شدن وی، بنی‌اسرائیل به هیچ وجه متأثر و آگاه نمی‌شدند. به همین دلیل کشته شدن وی و خالی ماندن بنی‌اسرائیل از جانشین حضرت موسی علیه السلام، هیچ فائده‌ای جز فرورفتن آنان در ضلالت و حماقت نداشت. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۱ / ۳۱۶)

در هر حال حضرت هارون علیه السلام وظیفه داشت با توجه به دستورات حضرت موسی علیه السلام (اصلاح قوم و عدم تبعیت از راه و روش مفسدان) بنی‌اسرائیل را رهبری کند. اما قیام و مقاومت در این شرایط، نه تنها اصلاحی به دنبال نداشت، بلکه مفاسد بیشتری را پدید می‌آورد و به دنبال آن، دستور حضرت موسی علیه السلام روی زمین می‌ماند. بنابر سخن حضرت هارون علیه السلام که مورد تأیید خداوند هم قرار گرفته است، «تفرقه بین بنی‌اسرائیل» یکی از این مفاسد بود: «من ترسیدم بگویی تو میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نیستی». (طه / ۹۴) با قیام حضرت، بنی‌اسرائیل به دو گروه پیروان سامری و پیروان هارون علیه السلام تقسیم می‌شدند و همین زمینه تضعیف بنی‌اسرائیل را در آینده فراهم می‌کرد. ضمن اینکه احتمال داشت مفسدان دنبال چنین موقعیتی بودند تا یکبار و برای همیشه آن حضرت را از پیش پای خود بردارند؛ چراکه وجود حضرت هارون علیه السلام، می‌توانست همیشه نگرانی‌هایی برایشان به وجود آورد، هرچند ایشان را ظاهراً کنار زده بودند.

همین وضعیت در مورد گزینه دوم جاری بود (توضیحاتی که در ضمن دستورات حضرت موسی علیه السلام به حضرت هارون علیه السلام داده شد، این گزینه را به خوبی روشن می‌کند).

در نهایت حضرت هارون علیه السلام مجبور شد با انتخاب گزینه سوم، از هرگونه برخورد تند فیزیکی خودداری کند تا زمینه برای به وجود آمدن فساد بزرگ‌تری به نام «تفرقه» فراهم نشود. بنابراین همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، راهکار اجرایی حضرت موسی علیه السلام (به کارگیری تمام توان برای مقاومت)، در آن شرایط، توانایی اجرای دستور «اصلاح و عدم پیروی از مفسدان» را نداشت. از این رو، باز هم تأدیب حضرت هارون علیه السلام، بدون توجیه و ظالمانه باقی می‌ماند. اما اگر برخورد حضرت موسی علیه السلام در راستای بیدار کردن بنی‌اسرائیل قلمداد شود؛ اولاً: این رفتار توجیه عقلایی خواهد داشت، زیرا در بسیاری از موارد عقلا شخص نزدیک را مخاطب خود قرار می‌دهند و او را به خاطر کاری که انجام نداده، مواخذه می‌کنند تا به این وسیله سایر افراد، به اشتباه خود پی ببرند و یا از انجام کاری که موجب سرزنش آنها می‌شود، دوری کنند؛ ثانیاً: قبلاً اشاره شد که این تحلیل با ظاهر آیات قرآن سازگار است.

نتیجه

تحلیل علامه طباطبایی درباره برخورد تند حضرت موسی علیه السلام با حضرت هارون علیه السلام بعد از گوساله پرست شدن بنی اسرائیل براساس «اختلاف سلیقه انبیا در اجرای احکام» دارای نقاط قوتی چون اثبات اختلاف سلیقه انبیا در اجرای احکام، توجه به بی گناهی و حق به جانب بودن حضرت هارون علیه السلام است. اما در مقابل هم دارای نقاط مبهمی است. عدم ارائه دلائل و شواهد کافی برای اثبات اختلاف سلیقه بین حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام در این ماجرا، عدم توانایی ترسیم توجیهی عادلانه از این برخورد و ظالمانه باقی ماندن آن، مهم ترین این ابهامات است.

منابع و مأخذ

۱. انصاری، مرتضی، ۱۴۲۴ ق، *فرائد الأصول*، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۲. ایازی، محمدعلی، ۱۳۸۹، «تفاوت راه و روش در میان پیامبران»، *صفیر* (گزارش نامه داخلی دفتر آیت الله یوسف صانعی)، سال دوم، شماره ۱۵ و ۱۶، ص ۲۵ - ۲۰، بهمن و اسفند، قم، بی نا.
۳. رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. رشید رضا، محمد، ۱۴۲۴ ق، *تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار*، بیروت، دار الفکر.
۵. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربی.
۶. سبحانی، جعفر، بی تا، *عصمة الأنبياء*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۷. شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۴ ق، *فتح القدیر*، دمشق، بیروت، دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب.
۸. صادقی التهرانی، محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
۹. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. _____، ۱۹۸۸ م، *علل الشرایع*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۰، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۴. عسکری، الامام حسن بن علی، ۱۴۰۹ ق، *التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام*، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام.
۱۵. عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ ق، *تفسیر عیاشی*، تهران، چاپخانه علمیه.
۱۶. فضل الله، محمد حسین، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر.

۱۷. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، قم، دار الکتاب.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۱۹. مدرسی، محمد تقی، ۱۴۱۹ ق، *من هدی القرآن*، تهران، دار محبی الحسین.
۲۰. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۸، *آموزش عقاید*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۲۱. مصطفوی، حسن، ۱۳۸۰، *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب.
۲۲. مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۰، *اصول الفقه*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲۳. معرفت، محمد هادی، ۱۳۸۶، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۵. موسوی (سید مرتضی)، أبو القاسم علی بن حسین، بی تا، *تنزیه الانبیاء*، قم، مرکز الأبحاث العقائدية.
۲۶. نعمانی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۹۷ ق، *الغیبة*، تهران، مکتبة الصدوق.

